

مفهوم حکیم و تأثیر آن در زندگی با بهره‌گیری از آیات و روایات

نسرین اشتیاقی راد*

تاریخ دریافت: ۹۶/۸/۱

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۱/۲۷

چکیده

قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام برای هدایت بشر در بسیاری موارد از علوم متنوع استفاده نموده‌اند و بخش عمده‌ای از این معارف الهی مرتبط با سبک زندگی است. یکی از اهداف مهم تربیتی اسلام، تعلیم حکمت است. به فرموده قرآن در سرلوحه اهداف تمام انبیاء، آموزش حکمت به مردم قرار داشته است. این مقاله با روش توصیفی تحلیلی مفهوم واژه حکیم را مورد بررسی قرار داده است. با مراجعه به اصل معنی کلمه (حکم) می‌توان به دست آورد که حکمت یک حالت و خصیصه درک و تشخیص است که شخص به وسیله آن می‌تواند حق و واقعیت را درک کند و مانع از فساد شود و کار را متقن و محکم انجام دهد. انسان می‌تواند در پرتو علم و عمل، ریاضت و مجاهدت در راه پاکسازی و طی مراحل کمال، به مقام عالی حکمت برسد؛ انسان حکیم هدف و کاربرد نعمت‌های الهی را می‌داند و هر چیزی را در جای خود به کار می‌گیرد. در فرهنگ و تمدن اسلامی اخلاق، جایگاه شایسته و بایسته‌ای دارد. در این فرهنگ، حکیم به دنبال سلامت جسم و روح و روان آدمی است و به بیماران، امید و اطمینان و آرامش می‌بخشد و جامع عمومی است که برای تعالی و هدایت بشر لازم است؛ حکیم به دنبال رفع آلام و دردها و رنج‌های بشری و زیست بهتر و حیات طیبه برای فرد و جامعه است. **کلیدواژگان:** حکم، حکمت، لقمان، قرآن، اهل بیت (ع).

مقدمه

حکیم بودن یک انسان به این است که در انتخاب مقصد بهترین مقاصد و اشرف مقاصد و افضل غایات را انتخاب کند و برای رسیدن به آن افضل غایات و اشرف مقاصد متقن‌ترین راه‌ها و بهترین وسیله‌ها را برگزیند. این است که در معنی حکمت، هم عنصر علم وارد می‌شود و هم عنصر عمل. برای انتخاب بهترین مقصدها کشف آن مقصد لازم است. پس عنصر علم و عنصر اراده، و عنصر کشف و عنصر عمل هر دو هست؛ هم علم هست و هم عمل و کار. پس حکمت در مورد انسان‌ها چنین است (مطهری، ۱۳۷۹ ش، ج ۸: ۳۹۸).

اهمیت پرداختن مفهوم حکیم در آیات و روایات به این خاطر است که انسان بتواند حق و واقعیت را شناخته و مانع از کارهای لغو و بیهوده شود و امور را متقن و محکم به انجام رساند و هدف از نعمت‌های الهی را دانسته و در همان هدف نعمت‌ها را به کار بگیرد، تا به کمال رشد انسانی و هدفی که برای آن آفریده شده است برسد.

لزوم و ضرورت دانستن این مفهوم از آن روست که انسان برای اهداف والایی آفریده شده و برای سامان‌دهی به زندگی فردی و اجتماعی و برای رسیدن به آن اهداف به شناخت این مفاهیم نیاز دارد. قرآن و در ادامه آن اهل بیت علیهم السلام یگانه منجی بشریت هستند و هدایت او را برای رسیدن به اهداف والا تضمین می‌کنند، پس مراجعه به آن‌ها خط مشی اصلی انسان را مشخص می‌کند. در مورد واژه حکیم، که یک انسان حکیم باید چه مراحل را پیش ببرد تا به هدف نهایی برسد، در آیات و احادیث مطالب ارزنده‌ای بیان شده است.

ما در این پژوهش می‌خواهیم بدانیم انسان حکیم کیست و چه راه‌هایی را باید طی کند تا به افضل غایت و رشد و کمال انسانی برسد و چراغ‌های هدایت بشری یعنی قرآن و احادیث نظرشان در این مورد چیست؟

این مقاله با روش توصیفی تحلیلی ابتدا مفهوم واژه حکیم را مورد بررسی قرار داده، سپس ویژگی‌های انسان حکیم و آثار آن را با استفاده از آیات قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم السلام بیان می‌دارد.

پیشینه تحقیق

در مورد واژه حکمت در قرآن و احادیث پژوهش‌هایی انجام شده است از جمله: *برنجکار* (۱۳۷۹ش)، با رویکردی میان رشته‌ای با نگاهی به آیات قرآن و احادیث حکمت، را دانش معصوم و خطاناپذیر می‌داند. احادیث با توجه به آیات ۱۲ و ۱۹ سوره لقمان، حکمت را: توحید و دوری از شرک؛ معاد و رسیدگی به همه اعمال؛ اقامه نماز؛ امر به معروف و نهی از منکر؛ صبر و استقامت در برابر مشکلات؛ تواضع و فروتنی؛ اعتدال در راه رفتن و سخن گفتن؛ آورده‌اند. ایشان بسیاری از حکمت‌های نقل شده مثل نیکی به والدین، رعایت حقوق دیگران و تواضع، را از احکام بدیهی عقل عملی و برخی دیگر مانند اقامه نماز، را از معارف و احکامی که خداوند برای ایمان‌آوردگان بیان می‌کند می‌دانند (صحیفه مبین، شماره ۴: ۸۵-۱۰۰).

شریفی/صفهانی (۱۳۷۹ش)، با رویکردی میان رشته‌ای پس از بیان واژه حکمت در قرآن بیان می‌دارد که قرآن، حکمت را به عنوان عطیه‌ای الهی طرح می‌کند، در صورتی که در بطن روایات به نوعی حکمت اکتسابی برمی‌خوریم که حتی گاه نزد اهل نفاق است و گاه ممکن است حکیم رو به باطل رود و نیز حکمتش را در راه غیر صحیح به کار گیرد. ناگفته نماند که برخی مفسران حکمت را به معنی نبوت و یا سنت معنا کرده‌اند که در این صورت باید حکمت قرآنی را فقط مختص انبیاء دانست (بینات، شماره ۲۵: ۲۹-۳۵).

اسلامی (۱۳۸۶ش)، نیز با رویکردی میان رشته‌ای بر آن است تا با مرور ادبیات سه عرصه: قرآن کریم، منابع اخلاقی و روایات، دامنه مفهومی حکمت را معین سازد. نویسنده، با بهره‌گیری از شیوه پدیدارشناختی/یروتسو در بررسی مفاهیم اخلاقی، به تحلیل احادیثی پرداخته که در آنها، به نحوی، به حکمت اشاره شده و میان آن با مفاهیم دیگر پیوند برقرار گردیده است. وی با بررسی این احادیث در سنت حدیثی، نشان می‌دهد که حکمت دارای سه مؤلفه اصلی است: بینش، منش و کنش. از این منظر، شخص حکیم دارای بینش خاصی است که نتیجه آن، شناخت درست امور و توان داوری درباره وسایل و اهداف است؛ دارای منشی اخلاقی است و از توان رفتاری بالایی در جامعه برای هدایت زندگی خود و دیگران برخوردار است (علوم حدیث، شماره ۴۳: ۲۹-۵۷).

خسروپناه (۱۳۸۸ش)، نیز با رویکردی میان رشته‌ای با بررسی چپستی حکمت در مکاتب مشاء و اشراق و متعالیه و تعاریف گوناگون فلسفه اسلامی و ماهیت حکمت در متون اسلامی به ویژه آیات قرآنی به این نتیجه رسیده است که حکمت در قرآن هم جنبه نظری و هم جنبه عملی دارد. به عبارت دیگر، حکمت هم ساحت تعقلی و ادراکی و هم ساحت کنشی و رفتاری را در بر می‌گیرد. حکمت نظری، عبارت از معرفت مطابق با واقع و برخوردار از عصمت و عاری از خطا است، و به حوزه عقاید و بینش‌ها مربوط است و حکمت عملی، بایدها و نبایدهای مربوط به حوزه ارزش‌ها و رفتار همراه با خشیت و اخلاص الهی است، و به اعمال فردی و اجتماعی می‌پردازد (مشکوة، شماره ۱۰۳: ۱۲-۳۶).

در پژوهش‌های انجام شده قبلی، واژه حکمت و معنای آن، چه حکمت عملی و چه نظری در قرآن و احادیث مورد بررسی قرار گرفته است. ولی اینکه یک انسان حکیم کیست و باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد تا به اهداف والا برسد و حکمت درباره آن تحقق پیدا کند، اشاره‌ای نشده است. تفاوت مقاله حاضر هم با سایر پژوهش‌ها در همین مورد است.

مفهوم واژه حکیم

«العین»: حکم: الحکمه: مرجعها إلى العدل والعلم والحلم. ويقال: أحكمته التجارب إذا كان حكيما. وأحكم فلان عني كذا، أي: منعه (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۳: ۶۶).

فراهیدی حکمت را به معنای عدل و علم و حلم دانسته و گفته کسی که بر اساس تجاربش حکم می‌کند، این فرد حکیم است، و اگر به کسی حکم کند یعنی او را از آن کار باز می‌دارد.

«لسان العرب»: حکم: الله سبحانه وتعالى أحكم الحاكمين، وهو الحكيم له الحكم، سبحانه وتعالى. قال الليث: الحكم الله تعالى. /الأزهري: من صفات الله الحكم والحكيم والحاكم، ومعاني هذه الأسماء متقاربة، والله أعلم بما أراد بها وعلينا الإيمان بأنها من أسمائه. والحكمة عبارة عن معرفة أفضل الأشياء بأفضل العلوم. ويقال لمن يحسن دقائق الصناعات ويتقنها: حكيم، والحكيم يجوز أن يكون بمعنى الحاكم مثل قدير بمعنى قادر والحكم: العلم والفق (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲: ۱۴۰).

ابن منظور حکم را برای خداوند دانسته و گفته او احکم الحاکمین و حکیم است و حکم برای اوست که پاک و منزّه و بلندمرتبه است؛ و از طرف زهری هم می‌گوید که حکم و حکیم و حاکم از صفات خداوند است و معانی این اسماء به هم نزدیک است، و خداوند داناتر است به آنچه به آن اراده می‌کنند و بر ماست که ایمان به این اسماء داشته باشیم. ابن منظور در ادامه می‌گوید که حکمت عبارت است از شناخت افضل اشیاء به افضل علوم. و می‌گوید کسی که نیکو و دقیق آفریده‌ها را انجام می‌دهد و متقن و مستحکم آن‌ها را می‌کند او حکیم است. همچنین حکیم را به معنی حاکم گرفته و حکم را به معنی علم و فقه آورده است.

«مفردات»: حکم: حَكَمَ أصله: منع منعا لإصلاح، ومنه سميت اللَّجَام: حَكَمَه الدَّابَّة، فقیل: حکمته وحَكَمْتُ الدَّابَّة: منعته بالحكمة، وأحَكَمْتُهَا: جعلت لها حكمة، و كذلك: حکمت السفیه وأحکمته؛ ومن الإنسان: معرفة الموجودات وفعل الخیرات (راغب اصفهانی، ۱۳۹۰ش: ۵۲۴).

راغب می‌گوید که اصل کلمه حکم به معنی منع و بازداشتن برای اصلاح است. برای همین لجام را حَكَمَه حیوان گویند، زیرا حیوان را (از سرکشی و حرکت‌های ناموزون) بازمی‌دارد و برای انسان شناخت موجودات و انجام کارهای خیر است.

راغب در ادامه گفته که حکمت دارای معانی بسیار، و مفهوم گسترده است، از جمله: معرفت، شناخت اسرار جهان هستی، آگاهی از حقایق، وصول به حق از نظر گفتار و عمل، شناخت خدا، شناخت اشیاء آنگونه که هستند، و نیز به معنی نور الهی که انسان را از وسوسه‌های شیطانی و تاریکی گمراهی‌ها نجات می‌بخشد. اینکه به درس فلسفه، حکمت می‌گویند از این رو است که این علم، شاخه‌ای از حکمت است و می‌تواند انسان را در مسیر حکمت حقیقی قرار دهد. حکیم شدن انسان، یعنی شناختن عمیق نسبت به آنچه برای کمال معنوی بشر لازم است و انجام نیکی‌ها و خیرات (راغب اصفهانی، ۱۳۹۰ش، ج ۱: ۵۲۵-۵۲۸).

«قاموس قرآن»: حکمة: با مراجعه به اصل معنی کلمه می‌توان به دست آورد که حکمت یک حالت و خصیصه درک و تشخیص است که شخص به وسیله آن می‌تواند حق و واقعیت را درک کند و مانع از فساد شود و کار را متقن و محکم انجام دهد. علی

هذا حکمت، حالت نفسانی و صفت روحی است، نه شیء خارجی، بلکه شیء محکم خارجی از نتایج حکمت است. *راغب* گوید: حکمت رسیدن به حق به واسطه علم و عقل است. در «مجمع» ذیل آیه ۳۲ بقره گوید: حکمت آن است که تو را بر امر حق که باطلی در آن نیست واقف کند. حکیم: محکم کار. حکمت کردار. کسی که کار را از روی تشخیص و مصلحت انجام دهد. در گذشته از جوهری نقل شد که حکیم کسی است کارها را محکم و استوار انجام دهد و آنچه از طبرسی نقل شده: حکیم به معنی مانع از فساد است. عبارت دیگر محکم کار می‌باشد و آن صیغه مبالغه است (قرشی، ۱۳۷۱ ش، ج ۲: ۱۶۳).

«التحقیق فی کلمات القرآن الکریم»: حکم: مصبا- الحکم: القضاء وأصله المنع، یقال حکمت علیه بكذا إذا منعه من خلافه فلم یقدر علی الخروج من ذلك، والحکمه: للدأبه سمیت بذلك لأنها تدللها لراکبها، ومنه اشتقاق الحکمة لأنها تمنع صاحبها من أخلاق الأزدال، وحکمت الرجل: فوّض الحکم إليه، وتحکم فی کذا: فعل ما رآه، وأحکمت الشیء: أتقنته، فاستحکم هو: صار كذلك (مصطفوی، ۱۳۶۸ ش، ج ۲: ۲۶۴).

مصطفوی حکم را به معنی قضاوت و اصل آن را مانند *راغب* به معنی منع و بازداشتن گفته است. وقتی گفته می‌شود حکمت به این چیز تعلق گرفت، یعنی او را از خلافتش باز داشت و نمی‌تواند از آن خارج شود؛ و حکمت به خاطر این برای حیوان نامیده شده است که صاحبش او را از سرکشی و اخلاق رذیله بازمی‌دارد. حکمت مرد یعنی حکم برای او واجب شده است و تحکم، یعنی انجام دهد آنچه را که دیده است و احکمت، یعنی او را متقن و مستحکم کند.

حکمت در آیات و روایات

حکیم از صفات خداوند است و در هیچ جای قرآن لفظ حکیم برای انسان به کار برده نشده است، بلکه همان واژه حکمت، به گونه غیر مستقیم و به این منظور به کار رفته است. واژه حکمت ۲۰ بار در قرآن کریم آمده و از آن تمجید شده است. این بیست مورد عبارتند از: سوره بقره، آیات ۱۲۹ - ۱۵۱ - ۲۳۱ - ۲۵۱ - ۲۶۹ دو بار؛ سوره آل عمران، آیات ۴۸ - ۸۱ - ۱۶۴؛ سوره نساء آیات ۵۴ - ۱۱۳؛ سوره مائده، آیه ۱۱۰؛ سوره نحل،

آیه ۶۰؛ سوره اسراء، آیه ۳۹؛ سوره لقمان، آیه ۱۲؛ سوره احزاب، آیه ۳۴؛ سوره ص، آیه ۲۰؛ سوره زخرف، آیه ۶۳؛ سوره قمر، آیه ۵؛ سوره جمعه، آیه ۲. کلمه «حکم» که از همین ریشه است در حدود صد بار؛ خداوند، حکیم مطلق است و در قرآن ذات پاک خدا، ۹۷ بار به عنوان حکیم یاد شده، حکمت درباره خداوند به معانی حکمت علمی، پاکی و پیوستگی خداوند از افعال قبیح و ناروا، غایتمند بودن افعال الهی اطلاق شده است (ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۱ ش: ۱۹۲-۱۹۳).

اهمیت و جایگاه حکمت

تعلیم حکمت به عنوان هدف از آمدن رسولان خداوند ذکر شده است (عبدالباقی، ۱۳۶۴ ش: ۲۱۳-۲۱۴). اهمیت و ارزش حکمت از نظر قرآن در حدی است که خداوند در قرآن، دنیا را با آن همه وسعت، اندک و مایه فریب می‌داند و می‌فرماید: ﴿قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ﴾ (نساء/ ۷۷) سرمایه زندگی دنیا، ناچیز و اندک است. و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾ (آل عمران/ ۱۸۵) زندگی دنیا جز سرمایه فریب نیست. ولی درباره حکمت می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ (بقره/ ۲۶۹) به هر کس که حکمت داده شود، خیر فراوانی داده شده است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «... الْحِكْمَةُ الَّتِي هِيَ حَيَاةٌ لِلْقَلْبِ الْمَيِّتِ»: «حکمت مایه زنده شدن قلب مرده است» (شریف رضی، ۱۳۸۷ ش: خ ۱۳۳) و خطاب به امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ، وَنَوِّرْهُ بِالْحِكْمَةِ»: «قلبت را با موعظه زنده بدار، و به وسیله نور حکمت، نورانی کن» (شریف رضی، ۱۳۸۷ ش: ن ۳۱). همچنین آن حضرت فرمود: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ النَّفَاقِ»: «حکمت گمشده مؤمن است، آن را گرچه از ناحیه منافقان باشد دریافت کن» (شریف رضی، ۱۳۸۷ ش: ح ۸۰). در تعبیر دیگر می‌فرماید: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ»: «این دل‌ها همانند تن‌ها خسته و افسرده می‌شوند، پس برای نشاط آن‌ها از حکمت‌های زیبا و نشاط‌انگیز بهره بگیرید» (شریف رضی، ۱۳۸۷ ش: ح ۱۹۷). توصیف قرآن به حکیم بودن برای این است که حکمت در آن جای گرفته و حکمت قرآن عبارت است از معارف حقیقی و فروع آن از شرایع و عبرت‌ها و

مواعظ (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۷: ۲). قرآن همانند یک دانشمند حکیم، در عین خاموشی، با هزار زبان سخن می‌گوید، اندرز می‌دهد، تشویق می‌کند، انذار می‌نماید، داستان‌های عبرت‌آموز بیان می‌کند و خلاصه به تمام معنی دارای حکمت است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰ ش، ج ۱۷: ۹). عبارات قرآنی، بیانگر آن‌اند که حکمت، به مثابه عطیه‌ای الهی برای رسولان، و از جمله برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است. مثلاً بقره/۲۳۱-۲۵۱ و ۲۶۹؛ آل عمران/۸۱؛ واژه حکیم در تمام آیات به عنوان صفتی برای خداوند به کار رفته است و در چهار جا برای قرآن استعمال شده است و در یک مورد هم «امر حکیم» آمده است. در نتیجه در قرآن، خدای حکیم، قرآن حکیم و انسانی که به او حکمت داده و یا آموخته شده، مطرح است که این انسان گاهی از انبیاست و گاه از غیر انبیاء، ناگفته نماند که برخی مفسران حکمت را به معنی نبوت و یا سنت معنا کرده‌اند که در این صورت باید حکمت قرآنی را فقط مختص انبیاء دانست.

راه‌های تحصیل حکمت

معلم اصلی حکمت، خداوند است که آن را به انبیاء می‌آموزد و انبیاء واسطه تعلیم آن به مردم هستند:

﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (بقره/ ۱۲۹)

«پروردگارا، در میان آنان، فرستاده‌ای از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه‌شان کند، زیرا که تو خود، شکست‌ناپذیر حکیمی»

و گاه خداوند، خود (بدون واسطه) آن را به هر کس که بخواهد عطا می‌کند:

﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (بقره/ ۲۶۹)

«خدا به هر کس که بخواهد حکمت می‌بخشد، و به هر کس حکمت داده شود، به یقین، خیری فراوان داده شده است و جز خردمندان، کسی پند نمی‌گیرد»

با اینکه بخشنده حکمت، خداست در عین حال در این جمله نامی از او به میان نیامده است و تنها می‌فرماید: به هر کس حکمت داده شود، خیر فراوانی داده است. این تعبیر گویا، اشاره به این است که دانش و حکمت، ذاتاً خوب است از هر جا و از هر ناحیه که باشد تفاوتی در نیکی و خیریت آن نیست. ضمناً به هر کس حکمت داده شود، خیر کثیر داده شده نه خیر مطلق، زیرا خیر و سعادت مطلق تنها در دانش نیست، بلکه دانش تنها یکی از عوامل مهم آن است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰ ش، ج ۲: ۳۴۱).

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ (لقمان/۱۲)

«و به راستی لقمان را حکمت دادیم که خدا را سپاس بگزارد و هر که سپاس بگزارد تنها برای خود سپاس می‌گزارد و هر کس کفران کند در حقیقت خدا بی‌نیاز ستوده است»

قرائن نشان می‌دهد که لقمان پیامبر نبود، بلکه مردی بود وارسته و مهذب که در میدان مبارزه با هوای نفس پیروز شده، و خداوند نیز چشمه‌های علم و حکمت را در قلب او گشوده بود. در عظمت مقام او همین بس که خدا اندرزهایش را در کنار سخنان خود قرار داده، و در لابه‌لای آیات قرآن ذکر فرموده است، آری هنگامی که قلب انسان بر اثر پاکی و تقوی به نور حکمت روشن گردد، سخنان الهی بر زبانش جاری می‌شود و همان می‌گوید که خدا می‌گوید، و آن گونه می‌اندیشد که خدا می‌پسندد.

برای حکمت معانی فراوانی ذکر کرده‌اند، مانند شناخت اسرار جهان هستی و آگاهی از حقایق قرآن و رسیدن به حق از نظر گفتار و عمل و معرفت و شناسایی خداوند. اما همه این معانی را می‌توان یک جا جمع کرده و در تفسیر حکمت چنین گفت: حکمتی که قرآن از آن سخن می‌گوید و خداوند به لقمان عطا فرموده بود، مجموعه‌ای از معرفت و علم، و اخلاق پاک و تقوا و نور هدایت بوده است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰ ش، ج ۱۷: ۳۶). در حدیثی از امام موسی بن جعفر (ع) می‌خوانیم که در تفسیر این آیه برای هشام بن حکم فرمود: «مراد از حکمت، فهم و عقل است». در حدیث دیگری از امام صادق (ع) می‌خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: «اوتی معرفة امام زمانه»: «حکمت این است که لقمان نسبت به امام و رهبر الهی عصر خود آگاهی داشت.» روشن است هر یک از این‌ها

یکی از شاخه‌های مفهوم وسیع حکمت محسوب می‌شود و با هم منافاتی ندارد. به هر حال لقمان به خاطر داشتن این حکمت به شکر پروردگارش پرداخت، او هدف نعمت‌های الهی و کاربرد آن را می‌دانست، و درست آن‌ها را در همان هدفی که برای آن آفریده شده بودند به کار می‌بست، و اصلاً حکمت همین است: به کار بستن هر چیز در جای خود، بنابراین شکر و حکمت به یک نقطه باز می‌گردند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰ش، ج ۱۷: ۳۷).

مصادیقی از حکمت در قرآن

خداوند درباره داوود علیه السلام می‌فرماید:

﴿وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفُضِّلَ الْخِطَابُ﴾ (ص/ ۲۰)

«و حکومت او را استحکام بخشیدیم و او را حکمت و کلام فیصله‌دهنده عطا کردیم»

در خصوص لقمان می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ شَكَرَ لِلَّهِ﴾ (لقمان/ ۱۲)

«ما به لقمان حکمت (ایمان و اخلاق) آموختیم (و به او گفتیم) شکر خدا را به جا آور»

چون لقمان معلم بزرگ اخلاق بوده در این آیه از علم اخلاق به «حکمت» تعبیر می‌کند.

نمونه‌هایی از حکمت در روایات

در روایات اهل بیت علیه السلام نیز حکمت به تعبیر مختلفی تعریف شده است که در این مجال به ذکر چند نمونه بسنده می‌کنیم:

امیر بیان علی علیه السلام فرموده‌اند: «حکمت درختی است که در دل می‌روید و بر زبان به بار می‌نشیند» (آمدی، ۱۳۷۸ش، ج ۲: ۱۰۶)؛ اشارت حضرت امیر علیه السلام به همان حکمتی است که در روایت نبوی آمده است: «هر کس چهل شبانه روز اخلاص پیشه کند خداوند چشمه‌های حکمت را در قلبش می‌جوشاند و بر زبان و قلمش جاری می‌سازد» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۷: ۲۴۹).

امام صادق علیه السلام نیز در تعریف حکمت فرمودند: «حکمت یعنی شناخت و فهم دین، پس هر کس از شما در دین فقیه و فهیم باشد حکیم است» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۷: ۲۱۵).

در روایات این مصادیق در معنای حکمت آمده است:

۱. اطاعت از خداوند و خشیت از خداوند ۲. ترک گناه ۳. معرفت و آموزش‌های دینی ۴. زهد ۵. خودشناسی ۶. معرفت ۷. امام ۸. انصاف ۹. حق‌مداری ۱۰. رفق و مدارا با مردم و ... (محمدی ری شهری، ۱۳۸۹ش، ج ۲: ۶۷۲).

نتیجه آنکه محدوده‌ای از حکمت از طریق کسب علم و دانش و تفقه در دین حاصل می‌شود اما حکمت حقیقی که بینش و بصیرت واقعی و تشخیص حق و باطل و معرفت باطن امور است، ثمره اخلاص و تقوای الهی و مجاهدت با نفس است.

ویژگی‌های شخص حکیم

انسان‌های پیشرفته، موفق و متعالی در تمدن حق و باطل دو دسته‌بندی اساسی و کلان دارند: عقلای معاش و حکمای معاش و معاد. حکیم زندگی خود و دیگران را بر اساس جهان‌بینی کلان، تدبیر می‌کند.

امام رضا علیه السلام اکثریت انسان‌ها را در گروه اول می‌داند و می‌فرمایند: «النَّاسُ كُلُّهُمْ بَهَائِمٌ، النَّاسُ كُلُّهُمْ بَهَائِمٌ، النَّاسُ كُلُّهُمْ بَهَائِمٌ، إِلَّا قَلِيلاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ غَرِيبٌ وَالْمُؤْمِنُ غَرِيبٌ وَالْمُؤْمِنَةُ غَرِيبَةٌ» (آمدی، ۱۳۷۸ش: ۵۲). حضرت با شش تأکید، نکته عجیبی را می‌فرمایند: سه مرتبه فرمودند: زندگی همه مردم، زندگی حیوانی است؛ مگر تعداد بسیار کمی از بین مؤمنان (نه همه مؤمنان، تنها کمی از مؤمنان از عالم حیوانات خارج شده‌اند) و سه تأکید بعدی روی تنها و غریب بودن مؤمن است.

در برابر این گروه افرادی قرار دارند که با نگاه به دنیا و آخرت برای زندگی خود تدبیر می‌کنند. حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «أَفْضَلُ النَّاسِ عَقْلاً أَحْسَنُهُمْ تَقْدِيراً لِمَعَاشِهِ وَأَشَدَّهُمْ اهْتِمَاماً بِإِصْلَاحِ مَعَادِهِ». «عاقل‌ترین مردم کسی است که در امور زندگی‌اش بهتر برنامه‌ریزی کند و در اصلاح آخرتش بیش‌تر همت نماید» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۹ش، ج ۸: ۳۵۵).

قرآن کریم تمدن انسان‌های حکیم را برآمده از چهار ضلع اصلی؛ کتاب آسمانی حق، حکومت ولایی، رهبری آسمانی و طب می‌داند و می‌فرماید:

﴿لَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ (جاثیه/ ۱۶)

«ما بنی اسرائیل را کتاب (آسمانی) و حکومت و نبوت بخشیدیم و از روزی‌های پاکیزه به آن‌ها عطا کردیم، و آنان را بر جهانیان (و مردم عصر خویش) برتری بخشیدیم»

با توجه به معنای حکمت، ویژگی‌های شخص حکیم نیز مشخص می‌شود، یعنی کسی که واجد خصوصیات و ویژگی‌های حکمت، اعم از علم و دانش، بینش و بصیرت، آگاه به صلاح و فساد امور و اخلاص و تقوا باشد حکیم گویند. مفسران گفته‌اند: «حکیم کسی است که کارها را استوار و محکم کند. این کلمه مجموعاً ۹۷ بار در قرآن کریم به کار رفته است که فقط در پنج مورد صفت قرآن و در یک مورد صفت امر آمده، بقیه هم درباره حکیم بودن خداوند سبحان است» (قرشی، ۱۳۷۱ ش، ج ۲: ۱۶۴).

حکیم به معنای متقن کار، و کسی است که هیچ عملی از وی از جهل و گزاف ناشی نمی‌شود، هرچه می‌کند با علم می‌کند، و مصالحی را در نظر می‌گیرد (طباطبائی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۹: ۵۳۱). حکیم کسی است که کار را جز به جهت مصلحت انجام نمی‌دهد، بلکه هر کاری صورت می‌دهد به خاطر این است که دارای مصلحتی است که انجام دادنش را بر ندادنش ترجیح می‌دهد (طباطبائی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۴: ۴۰۵).

لَقَمَان که حکیم بود هدف از نعمت‌های الهی و کاربرد آن‌ها را می‌دانست و در همان هدفی که برای آن آفریده شده بود به کار می‌بست که اصل حکمت هم همین است که هر چیزی در جای خود به کار برده شود (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰ ش، ج ۱۷: ۳۷).

آثار حکمت

در مواضع حضرت عیسی علیه السلام در معنی حکمت، و آثار درخشان آن چنین می‌خوانیم: «بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ، إِنَّ الشَّمْسَ نُورٌ كُلُّ شَيْءٍ، وَإِنَّ الْحِكْمَةَ، نُورٌ كُلُّ قَلْبٍ وَالتَّقْوَى رَأْسُ كُلِّ حِكْمَةٍ»: «به حق به شما می‌گویم که خورشید وسیله روشنی هر چیز است، و

حکمت مایه روشنی هر روح و روان است، و پرهیزکاری سرلوحه هر حکمت است». آن حضرت همچنین فرمود: «بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ الصَّقَالَهَ تُصْلِحُ السَّيْفَ، وَتَجْلُوهُ، كَذَلِكَ الْحِكْمَةُ لِلْقَلْبِ تَصْقِلُهُ وَتَجْلُوهُ وَهِيَ فِي قَلْبِ الْحَكِيمِ مِثْلُ الْمَاءِ فِي الْأَرْضِ الْمَيْتَةِ، تُحْيِي قَلْبَهُ كَمَا يُحْيِي الْمَاءُ الْأَرْضَ الْمَيْتَةَ، وَهِيَ فِي قَلْبِ الْحَكِيمِ مِثْلُ النُّورِ فِي الظُّلْمَةِ يُمَشِي بِهَا فِي النَّاسِ»: «به حق به شما می‌گویم؛ صیقل دادن و زنگ زدایی شمشیر، آن را اصلاح کند و جلا دهد و آبدار کند، حکمت نیز روح و روان را نورانی کرده و جلا دهد، حکمت در قلب حکیم مانند آب در زمین مرده است، دل را زنده کند، چنانکه آب زمین را زنده نماید، و همانند نور در تاریکی است که انسان در پرتو آن، میان مردم راه رود» (ابن شعبه الحرانی، ۱۳۹۲ ش: ۶۱۸).

لقمان در مورد آثار درخشان حکمت، به فرزندش چنین می‌گوید: «يَا بُنَيَّ تَعَلَّمِ الْحِكْمَةَ تَشْرَفْ، فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَدُلُّ عَلَى الدِّينِ، وَتُشْرِفُ الْعَبْدَ عَلَى الْحُرِّ، وَتَرْفَعُ الْمَسْكِينَ عَلَى الْغَنِيِّ، وَتَقْدِّمُ الصَّغِيرَ عَلَى الْكَبِيرِ، وَتُجْلِسُ الْمَسْكِينَ مَجَالِسَ الْمُلُوكِ، وَتَزِيدُ الشَّرِيفَ شَرَفًا، وَالسَّيِّدَ سُودًا، وَالْغَنِيَّ مَجْدًا»: «ای پسر جان! حکمت را بیاموز تا به مقام شامخ شرافت برسی، چراکه حکمت راهنمای دین است، و شرافت بخش غلام بر آزاد است، تهی‌دست را ارجمندتر از ثروتمند می‌کند، و کوچک را بر بزرگ مقدم می‌دارد و فقیر درمانده را در جایگاه پادشاهان قرار می‌دهد، و بر شرافت انسان شریف می‌افزاید، و آقایی آقا را زیاد می‌کند، و ثروتمند را ستوده می‌نماید، دین و زندگی بدون حکمت، گوارا نیست، و کار دنیا و آخرت، تنها در پرتو حکمت سامان می‌یابد، مثال حکمت منهای اطاعت از خدا، هم‌چون پیکر بی‌روح، یا زمین بی‌آب است، همانگونه که پیکر بدون روح و زمین بدون آب، نابسامان و بی‌نشاط است، همچنین حکمت بدون اطاعت خدا بی‌سامان و بی‌نشاط می‌باشد» (مجلسی، ۱۴۰۳ ش، ج ۱۳: ۴۳۰).

راز حکیم شدن لقمان

در آیه ۱۲ سوره لقمان می‌خوانیم:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾

«ما به لقمان حکمت دادیم»

این آیه بیانگر آن است که خداوندی که حکیم مطلق است، حکیم بودن *لقمان* را امضا کرده و او را از حکمت سرشارش، بهره‌مند ساخته است.

در این که *لقمان*، پیامبر بود یا نه؟ شیوه بیان قرآن نشان می‌دهد که او پیغمبر نبوده است، و در روایات نیز با صراحت، پیغمبر بودن او نفی شده، از جمله روایت شده پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «حَقًّا أَقُولُ لَمْ يَكُنْ لُقْمَانُ نَبِيًّا وَلَكِنْ عَبْدًا كَثِيرَ التَّفَكُّرِ، حُسْنَ الْيَقِينِ، أَحَبَّ اللَّهُ فَأَحَبَّهُ، وَمَنْ عَلَيْهِ بِالْحِكْمَةِ»: «به حق می‌گویم که *لقمان*، پیامبر نبود، ولی بنده‌ای بود که بسیار فکر می‌کرد، ایمان و یقینش عالی بود، خدا را دوست داشت، و خدا نیز او را دوست داشت، و خداوند نعمت حکمت را به او عنایت فرمود» (طبرسی، ۱۳۸۹ش، ج ۸: ۳۱۵).

اینک این سؤال پیش می‌آید که *لقمان* با اینکه پیامبر نبود، چگونه دارای مقام ارجمند حکمت شد و خداوند بخشی از حکمت او را به عنوان اندرز قرآنی، در کنار نصایح خود قرار داد؟

پاسخ آنکه *لقمان* یک انسان پاک و مخلص و باصفا و... و در صراط سیر و سلوک و عرفان، زحمت‌ها کشید، و بر اثر مخالفت با هوس‌های نفسانی و تحمل دشواری‌ها و ریاضت و نفس‌کشی، دارای چنان لیاقتی شد که خداوند چشمه‌های حکمت را در وجود او به جوشش درآورد. آری قابلیت قابل، موجب لطف مخصوص الهی می‌شود، و باران در باغ، لاله می‌رویاند نه در شورزار، چنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله و امام صادق علیه السلام فرمودند: «مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَرَتْ يَنْابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»: «هر بنده‌ای که تنها برای خدا چهل روز اخلاص ورزد، خداوند چشمه‌های حکمت را از قلبش به زبانش جاری سازد» (متقی، ۱۴۱۹ق: ح ۵۲۷۱).

نیز روایت شده: شخصی از *لقمان* پرسید: این همه علم و حکمت را از کجا به دست آوردی؟ (با اینکه مدرسه نرفته‌ای) *لقمان* در پاسخ گفت: «قَدَّرَ اللَّهُ وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ، وَصِدْقُ الْحَدِيثِ وَالصَّمْتِ»: «خواست خدا، و امانت‌داری، و راست‌گویی و کنترل زبان موجب کسب این مقام گردید» (طبرسی، ۱۳۸۹ش، ج ۸: ۳۱۵).

امام صادق علیه السلام پیرامون راز وصول *لقمان* به مقام حکمت چنین می‌فرماید: «سوگند به خدا حکمتی که به *لقمان* داده شده به خاطر ثروت و جمال و حسب و نسب

نبود(که او هیچ‌گونه از این امور را نداشت) ولی به خاطر آن بود که او مردی قوی برای اجرای فرمان خدا، پاک و پرهیزکار، دارای کنترل زبان و تفکر طولانی در امور، و تیزبین و هشیار بود، روزها(جز در موارد استثنایی) هرگز نمی‌خوابید، در مجلس در حضور مردم تکیه نمی‌داد، و در حضور آن‌ها آب دهان نمی‌انداخت، و با چیزی بازی نمی‌کرد، و هنگام قضاء حاجت و غسل در جایی که او را ببینند نمی‌نشست، بسیار مراقب وقار خود بود، خنده بیجا نمی‌کرد، و خشمگین نمی‌شد، شوخی نمی‌نمود، برای امور دنیا شاد و محزون نمی‌شد، دارای فرزندان بسیار از چند همسر گردید، و اکثر آن‌ها فوت کردند، (بر اثر خشنودی به رضای خدا) در مرگ آن‌ها گریه نکرد، او هرگاه دو نفر را در حال نزاع می‌دید، برای اصلاح آن‌ها پا در میانی می‌کرد، و تا بین آن‌ها آشتی برقرار نمی‌کرد، از کنار آن‌ها رد نمی‌شد، اگر سخن زیبایی از کسی می‌شنید، از تفسیرش و از مأخذش می‌پرسید، با فقها و علما بسیار هم‌نشینی می‌کرد... همواره با سکوت معنی‌دار و عمیق و اندیشیدن و عبرت گرفتن، خود را اصلاح می‌کرد، آنچه را که به نفع معنوی او بود به آن توجه داشت، و از کارهای بیهوده روی می‌گردانید، از این رو خداوند خصلت حکمت را به او عطا فرمود»(طبرسی، ۱۳۸۹ش، ج ۸: ۳۱۶-۳۱۷).

از مطالب مذکور و مطالب دیگر به روشنی فهمیده می‌شود که *لقمان* با اینکه از نظر نژادی، در سطح پایین بود، ولی در پرتو علم و عمل، ریاضت و مجاهدت در راه پاک‌سازی و طی مراحل کمال، به مقام عالی حکمت رسید. به عنوان مثال *سلمان* یک نفر عجمی بود، بر اثر ریاضت و خودسازی و پیمودن مدارج تکامل به مقامی رسید که حضرت *علی* علیه السلام او را به *لقمان* تشبیه کرد، و در شأن او فرمود: «بَخَّ بَخَّ سَلْمَانٌ مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَمَنْ لَكُمْ بِمَثَلِ لُقْمَانَ الْحَكِيمِ؟ عِلْمَ الْاَوَّلِ وَعِلْمَ الْاٰخِرِ»: «به به، به مقام *سلمان*، او از ما اهل بیت است، شما در کجا مانند *سلمان* را می‌یابید که مثل *لقمان* حکیم است، که از علم پیشینیان و آیندگان آگاهی دارد»(مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۲: ۳۳۰).

آشکار شدن حکمت از زبان *لقمان*

روایت شده پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: روزی *لقمان* علیه السلام در بستر آرمیده، برای استراحت خوابیده بود، ناگهان ندایی شنید که به او چنین گفت: «ای

لقمان! اگر می‌خواهی خداوند تو را خلیفه خود در زمین کند، در میان مردم به حق قضاوت کن». لقمان در پاسخ عرض کرد: «اگر پروردگارم مرا مخیر کند، تن به این آزمون بزرگ (قضاوت) نمی‌دهم، ولی اگر فرمان دهد، فرمانش را به جان می‌پذیرم، زیرا می‌دانم اگر چنین مسئولیتی بر دوش من نهد، قطعاً مرا کمک می‌کند، و از لغزش‌ها نگره می‌دارد». فرشتگان در حالی که لقمان آن‌ها را نمی‌دیدند از وی پرسیدند: «چرا قضاوت را نمی‌پذیری؟» لقمان پاسخ داد: «قضاوت در میان مردم سخت‌ترین منزلگاه، و مهم‌ترین مراحل است، و امواج ظلم و ستم و لغزش از هر سو متوجه آن است، اگر خداوند انسان را حفظ کند، انسان شایسته نجات است، وگرنه، لغزش موجب انحراف انسان از بهشت خواهد شد، هرگاه کسی در دنیا سر به زیر و در آخرت سر بلند باشد، بهتر از عکس آن است و کسی که دنیا را بر آخرت برگزیند به دنیا نخواهد رسید، و آخرت را نیز از دست خواهد داد.» فرشتگان از منطق قوی و حکیمانه و شیوای لقمان شگفت زده شدند. لقمان پس از این سخن در خواب فرو رفت، خداوند نور حکمت را در دل لقمان افکند، هنگامی که بیدار شد، زبان به حکمت گشود، تا آنجا که حضرت داود پیامبر را، در راستای حل مشکلات، یاری می‌کرد، داود علیه السلام به او می‌فرمود: «طوبی لک یا لقمانُ أُعْطِيتَ الْحِكْمَةَ»: «خوشا به حال تو ای لقمان که حکمت به تو عنایت شده است» (طبرسی، ۱۳۸۹ش، ج ۸: ۳۱۵-۳۱۶).

از مطالب مذکور و مطالب دیگر به روشنی فهمیده می‌شود که انسان می‌تواند در پرتو علم و عمل، ریاضت و مجاهدت در راه پاک‌سازی و طی مراحل کمال، به مقام عالی حکمت برسد، به عنوان مثال لقمان حکیم، و سلمان که بر اثر ریاضت و خودسازی و پیمودن مدارج تکامل به مقام حکمت رسیدند.

حکمت‌های ده‌گانه لقمان در قرآن

خداوند در میان حکمت‌های لقمان، بخشی از حکمت‌های او به فرزندش که ده فراز است، در قرآن در ضمن پنج آیه در سوره لقمان (آیات ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۱۸ و ۱۹) می‌آورد که بیانگر ده نصیحت بزرگ و مفهوم عمیق انسان‌سازی است، و آن ده فراز عبارت‌اند از:

- حکمت اول: توحید و خداشناسی
- حکمت دوم: حساب‌رسی و حساب‌گری (معاد)

- حکمت سوم: بر پا داشتن نماز
- حکمت چهارم: امر به معروف و نهی از منکر
- حکمت پنجم: صبر و استقامت
- حکمت ششم: تواضع و فروتنی
- حکمت هفتم: دوری از خودخواهی
- حکمت هشتم: اعتدال در راه رفتن
- حکمت نهم: اعتدال و انضباط در صدا و صوت
- حکمت دهم: بهره‌برداری صحیح از قرآن

این حکمت‌ها، مجموعه‌ای از حکمت نظری و عملی، اعتقادی، عبادی، اجتماعی، سیاسی، تقویتی و اخلاقی است.

حکیم بودن طبیب

ویژگی طب اسلامی در حکمت است. در طب اسلامی، طبیب، حکیم و اهل حکمت و فرزاندگی است. طبیبان در فرهنگ و تمدن اسلامی، حکیمانی بودند که در عرصه‌های مختلف، سرآمد عصر خویش بودند. تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، ده‌ها و شاید صدها استاد و شاگرد حکیم، مانند زکریای رازی و ابوعلی سینا را تقدیم جهان طب و پزشکی کرده است. حکیم در فرهنگ و تمدن اسلامی، تنها طبیب و پزشک حاذق نبود؛ بلکه او جامع علوم بسیاری بود که از جمله آن‌ها علم طبابت و داروسازی و داروشناسی بود. در آن عصر، حکیم به کسی گفته می‌شد که حداقل در پانزده رشته علمی، تحصیل کرده بود و نسبت به آن‌ها تخصص و یا حداقل شناخت و آگاهی کافی داشت. حکیم علاوه بر علم طب و پزشکی در علوم انسانی، نظری، ریاضیات، فیزیک، هیأت، نجوم، منطق و فلسفه نیز دستی داشت و در برخی از آن‌ها نیز صاحب نظر بود. حکیم در عین دانایی‌های بسیار، از علوم شرعی (فقه)، تفسیر آیات و احادیث و روایات نیز آگاهی کافی داشت.

در فرهنگ و تمدن اسلامی و در طب اسلامی و ایرانی، اخلاق، جایگاه شایسته و بایسته‌ای دارد. در این فرهنگ، گرچه حکیم به دنبال سلامت جسم است، اما روح و روان

آدمی را نیز درمان می‌کند و به بیماران، امید و اطمینان و آرامش می‌بخشد. او همواره این اصل را سرلوحه کار خود قرار می‌دهد که «الدواء، عندنا والشفاء، عند الله»؛ دارو، نزد ما و شفا، نزد خداست. طبیب در طب اسلامی، خود را وسیله‌ای می‌داند که خداوند به واسطه آن، بیماران را شفا می‌دهد. حکیم باید به دنبال شفا و قانون باشد؛ یعنی هم قانون شفا را بداند و هم شفای قانون را. حکیم به دنبال شفا با نسخه‌های قرآنی است؛ زیرا قرآن، شفابخش جسم و روح و روان فرد و جامعه است:

﴿وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ (اسراء/ ۸۲)

«و ما فرو می‌فرستیم از قرآن، آنچه را که شفا و رحمت برای مؤمنان است»
پس طب و طبیب، باید قرآنی باشند. طبیب و حکیم، باید ملاک سلامت و سعادت جامعه را بدانند.

﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا﴾ (اعراف/ ۳۱)

«بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید»

حکیم به دنبال رفع آلام و دردها و رنج‌های بشری بود. او به دنبال زیست بهتر و حیات طیبه، برای فرد و جامعه بود. حکیم، هیچ‌گاه خود بیمار نبود، او از سلامت جسم و روح و روان، برخوردار بود و به دنبال سلامت جسم و روح و روان فرد و جامعه بود. حکیم قبل از آن که به سراغ بیمار رود و بیماری او را بشناسد، به دنبال خودشناسی و معرفت نفس می‌رفت؛ یعنی ابتدا خود را می‌شناخت و آنگاه، به دنبال شناخت دیگران و سلامت جسم و روح آنان می‌رفت. حکیم به دنبال حکمت، معرفت و شناسایی حقایق و واقعیت بود. او هم بدن و جسم را طبابت می‌کرد؛ هم کتاب قانون می‌نوشت و هم عقل و روح و روان و ذهن و خرد و اندیشه را طبابت می‌کرد و کتاب شفاء می‌نوشت. پیامبر صلی الله علیه و آله که خود حکیمی الهی بود، طبیب بود و در طبابت خویش، «معهده را خانه امراض می‌دانست و بهترین دارو و درمان را پرهیز» (متقی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۰: ۳۸).

طبیب حکیم، خود متشرع و پای‌بند به دین و گزاره‌های دینی است. او می‌داند که احکام الهی، نه تنها بدون حکمت نیستند، بلکه عین حکمت می‌باشند. حکیم می‌داند که اسلام بر نظافت، پاکی و بهداشت فردی و اجتماعی و بهداشت محیط تأکید می‌کند. او می‌داند که اسلام، نظافت را منشأ ایمان و بخشی از ایمان می‌داند. او می‌داند که در

اسلام و در حکمت الهی، پیامبر و ائمه علیهم السلام، پر خوری و پر خوابی و بیکاری، منشأ و مادر بیماری‌ها دانسته شده است. حکیم طبیب باید بداند که «خداوند، هیچ نوع بیماری را نیافرید؛ مگر آنکه درمان آن را نیز آفریده است» (پاینده، ۱۳۸۲ ش: ۶۲۵).

در حکمت اسلامی و در نزد حکیمان الهی، هیچ طبیبی بدون طهارت روح و اخلاق الهی، به طبابت نمی‌پرداخت. حکیم، هیچ گاه مرفه نبود و اگر روزی گرفتار رفاه می‌شد، سرمایه‌اش را خرج فقرا می‌کرد و فقرا را رایگان معالجه می‌کرد. طبیبان امروز ما باید به دنبال حکمت باشند؛ تا حکیم شوند. سرمایه حکیم، دانش و اندیشه است. حکیم امروزی باید در کنار جسم و بدن سالم، عقل سالم و روح سالم را به بشر هدیه دهد. او باید به دنبال مطالعه بیش‌تر باشد و از دانش روز استفاده کند و از دستاوردها و موارث فرهنگ و تمدن اسلامی آگاهی یابد. او به بیماری‌های جدید و مدرن که محصول صنعت و تکنولوژی و مدرنیته‌اند، توجه جدی دارد. او حریم‌ها و حرمت را می‌شناسد و جامعه را از اسراف و تبذیر، بر حذر می‌دارد. بنابراین اگر کسی حکیم باشد، طبیب هم هست؛ ولی اگر طبیب باشد، معلوم نیست حکیم هم باشد! طبیبان و پزشکان امروز، باید ابن سینا و زکریای رازی زمانه خویش باشند (لیالی، ۱۳۹۳ ش: ۴۰-۲۵).

نتیجه بحث

با توجه به مطالب گفته‌شده می‌توان نتیجه گرفت که حکیم کسی است که حق و واقعیت را درک کرده و کارها را متقن و مستحکم انجام دهد و مانع کارهای لغو و بیهوده شود. شناخت عمیق نسبت به آنچه برای کمال معنوی بشر لازم است داشته باشد و در نیکی‌ها و خیرات مبادرت ورزد و کار را جز به جهت مصلحت انجام ندهد.

آثار حکمت عبارت‌اند از روشنی روح و روان، زنده شدن دل، مقام شرافت و سامان یافتن کار دنیا و آخرت، و این حکمت جز در اطاعت خداوند راه به جایی نمی‌برد. در آیات و روایات به حکمت توجه و تأکید شده است.

افرادی مثل *لقمان* با رفتارهای خداپسندانه خود به این حکمت دست یافتند. ایشان در چند آیه که در قرآن آمده چندین حکمت را به فرزند خود آموزش دادند. همچنین *سلمان* بر اثر ریاضت و خودسازی و پیمودن مدارج تکامل به مقامی رسید که حضرت

علی علیه السلام او را به لقمان تشبیه کرد. طبیبی که مردم را مداوا می کند هم باید حکیم باشد، زیرا او می تواند با طهارت روح و اخلاق الهی علاوه بر جسم و بدن سالم، عقل سالم و روح سالم را به بشر هدیه دهد.

کتابنامه

قرآن کریم

کتاب فارسی

اختری، عباسعلی. ۱۳۹۳ش، **تربیت اسلامی: مبانی - روش ها**، چاپ اول، تهران: مؤسسه فرهنگی منادی تربیت.

ربانی گلپایگانی، علی. ۱۳۸۱ش، **عقاید استدلالی**، قم: انتشارات نصایح.

مطهری، مرتضی. ۱۳۷۲ش، **خدمات متقابل اسلام و ایران**، تهران: انتشارات صدرا.

مطهری، مرتضی. ۱۳۷۹ش، **مجموعه آثار شهید مطهری**، چاپ سوم، تهران: صدرا.

مکارم شیرازی، ناصر و همکاران. ۱۳۸۰ش، **تفسیر نمونه**، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

کتاب عربی

ابن شعبه الحرائی، حسن بن علی. ۱۳۹۲ش، **تحف العقول عن آل رسول صلی الله علیه و سلم**، ترجمه احمد جنتی عطایی، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل.

ابن منظور، محمد بن مکرّم. ۱۴۱۴ق، **لسان العرب**، چاپ سوم، بیروت: دار صادر.

آلوسی، محمود. ۱۴۱۵ق، **تفسیر روح البیان**، بیروت: دارالکتب العلمیه.

آمدی، عبد الواحد بن محمد. ۱۳۷۸ش، **تصنیف غرر الحکم و درر الکلم**، محقق مصطفی درایتی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

پاینده، ابوالقاسم. ۱۳۸۲ش، **نهج الفصاحه**، تهران: دنیای دانش.

جوهری، اسماعیل بن حماد. ۱۴۰۴ق، **الصحاح**، به کوشش احمد عبد الغفور عطار، بیروت: دارالعلم للملایین.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد. ۱۳۹۰ش، **مفردات الفاظ القرآن**، ترجمه حسین خداپرست، چاپ چهارم، تهران: نوید اسلام.

شریف رضی، محمد بن الحسین. ۱۳۸۷ش، **نهج البلاغه**، لبنان: دارالکتب الاسلامیه.

صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم. ۱۳۷۹ش، **اسفار اربعه**، چاپ اول، تهران: انتشارات الحیدریه.

طباطبایی، سید محمدحسین. ۱۳۷۴ش، **المیزان فی تفسیر القرآن**، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

طبرسی، فضل بن حسن. ۱۳۸۹ش، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، چاپ اول، تهران: نشر مرتضوی.

طوسی، محمد بن حسن. ۱۴۲۰ق، **الفهرست**، چاپ اول، قم: کتابخانه محقق طباطبائی.

عبدالباقی، محمد فؤاد. ۱۳۶۴ق، **معجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم**، تهران: مؤسسه اسماعیلیان.

فراهیدی، خلیل بن احمد. ۱۴۰۹ق، **العین**، قم: دارالهجره.

قرشی بنایی، سید علی اکبر. ۱۳۷۱ش، قاموس قرآن، چاپ پنجم، تهران: انتشارات دارالکتب الاسلامیه.

متقی، علی بن حسام الدین. ۱۴۱۹ق، کنز العمال فی سنین الاقوال والافعال، بیروت: دارالکتب العلمیه.

مجلسی، محمدباقر. ۱۴۰۳ق، بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

محمدی ری شهری، محمد. ۱۳۸۹ش، میزان الحکمة، ترجمه حمید رضا شیخی، قم: مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث.

مصطفوی، حسن. ۱۳۶۸ش، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

نجف، محمد مهدی. ۱۴۰۲ق، طب الرضا یا الرسالة الذهبیة، نجف: انتشارات مکتبه الامام الحکیم العامه.

مقالات

اسلامی، سید حسن. ۱۳۸۶ش، «دامنه معنایی حکمت در قرآن، اخلاق و حدیث»، علوم حدیث، شماره ۴۳، صص ۵۷-۲۹.

برنجکار، رضا. ۱۳۷۹ش، «مفهوم حکمت در قرآن و حدیث»، صحیفه مبین، شماره ۴، صص ۱۰۰-۸۵.

خسروپناه، عبدالحسین. ۱۳۸۸ش، «چیستی حکمت در قرآن»، مشکوة، شماره ۱۰۳، صص ۳۶-۱۲.

شریفی اصفهانی، مهین. ۱۳۷۹ش، «بررسی واژه حکمت در قرآن»، بینات، شماره ۲۵، صص ۳۵-۲۹.

لیالی، محمد علی. ۱۳۹۳ش، «طیب باید حکیم باشد»، پرسمان، شماره ۱۴۰، صص ۴۰-۲۵.

Bibliography

The Holy Quran.

Persian

Akhtari, Abbas Ali, (1393), Islamic Education: Principles and Methods, Tehran: Cultural Institute "Munadi-ye Tarbiyat, First Edition.

Rabbani Gulpayegani, Ali, (1381), Logistic Doctrines, Qom: Nasayeh.

Mutahari, Murteza, (1372), Mutual Services of Iran and Islam, Tehran: Sadra.

Mutahari, Murteza, (1379), Collections of Mutahari, Tehran: Sadra, Third Edition.

Makarem Shirazi, Naser and coworkers, (1380), Commentary "Nemuneh", Tehran: Daar al-Kutub al- Islamiyya.

Arabic

Ibn Shu'ba Harrani, Hasan b. Ali, (1392), Tuhaf ul-Ughul an 'Al-e Rasoul (p.b.u.th.), Transl. Ahmad Jannati 'Ataee, Tehran: International Publishing Company.

Ibn Manzur, Muhammad b. Mukram, (1414), Lisan al-'Arab, Beirut: Daar al-Sadir, Third Edition.

Alusi, Mahmud, (1415), Ruh al-Bayan, Beirut, Daar al-Kutub al-Elmiyya.

Amedi, Abd al-Wahed b. Muhammad, (1378), Ballad "Ghurur al-Hikam and Durar al-Hikam", studied by Mustafa Derayati, Qom, Islamic Propagations Office.

Payandeh, Abulghasem, (1382), Nahj al-Fasaha, Tehran: Donyaye Danesh (World of Knowledge).

Juhari, Ismael b. Hammad, (1404), Al-Sihah, endeavored by Ahmad Abd al-Ghafur Attar, Beirut: Daar al-Elm lilmollaeen.

Raqib Isfahani, Hussein b. Muhammad, (1390), Mufradat Alfaz al-Quran, Transl. Hussein Khodaparast, Tehran: Nawid Islam, Fourth Edition.

Sharif Razi, Muhammad b. Hussein, (1387), Nahj al-Balaqa, Lebanon: Daar al-Kutub al-Islamiyya.

Sadr al-din Shirazi, Muhammad b. Ibrahim, (1379), Asfaar Arba'a, Tehran: Al-Heydariyya, First Edition.

Tabatabaee, Sayyid Muhammad Hussein, (1374), Al-Mizan fi Tafsir al-Quran, Transl. Muhammad Baqir Musawi Hamedani, Qom: Islamic Publication Office, Fifth Edition.

Tabarsi, Fazl b. Hasan, (1389), Majma' al-Bayan fi Tafsir al-Quran, Tehran: Mortazavi, First Edition.

Tusi, Muhammad b. Hasan, (1420), Al-Fehrest, Qom: Tabatabaee Library, First Edition.

Abd al-Baghi, Muhammad Fo'ad, (1364), Mu'jam al-Mufahras li Alfaz al-Quran al-Karim, Tehran: Ismaelian Institute.

Farahidi, Khilil b. Ahmad, (1409), Al- 'Ayn, Qom, Daar al-Hijra.

Qurashi Banaee, Sayyid Ali Akbar, (1371), Qamus-e Quran, Tehran: Daar al-Kutub al-Islamiyya, Fifth Edition.

Muttaqi, Ali b. Hisam al-Din, 1419, Kanz al-Ummal fi Senin al-Aqwal wa l-Af'al, Beirut: Daar al-Kutub al-Elmiyya.

Majlesi, Muhammad Baqir, (1403), Bihar al-Anwar, Beirut: Daar al-Ehya al-Turath al-Arabi.

Muhammadi Reyshahri, Muhammad, (1389), Mizan al-Hikma, Transl. Hamid Reza Sheykhi, Qom: Daar al-Hadith Cultural and Scientific Institute.

Mustafawi, Hasan, (1368), Al-Tahqiq fi Kalamat al-Quran al-Karim, Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance.

Najaf, Muhammad Mahdi, (1402), Tebb al-Ridha or Risala al-Zahabiyya, Najaf: Maktaba al-Imam al-Hakim al-'Amma.

Articles

Eslami, Sayyid Hasan, (1386), The Semantic Domain of Wisdom (Hikma) in Quran, Ethics and hadith, Hadith Sciences, n. 43, 29- 57.

Berenjkar, Reza, (1379), the concept of Wisdom in Quran and Hadith, Sahifa Mobin, n. 4, 85- 100.

Khosropanah, Abd al-Hussein, (1388), the identity of Wisdom in Quran, Mishkat, n. 103, 12- 36.

- Sharifi Isfahani, (13790), the Examination of the Word “Wisdom in Quran”, Bayyenat, n. 25, 29- 35.
- Layali, Muhammad Ali, (1393), a Doctor Should Be Wise, Porseman, n. 140, 25- 40.

